به کجا چنین شتابان؟

بررسی روانشناختی درگیری مسلحانه اخیر در گلپایگان در گفت‌وگو با حامد محمدی کنگرانی، عضو کمیته روان‌درمانی و کمیته رسانه انجمن روانپزشکان

عکس: امیر جدیدی/شهروند

مینو میرزایی
روزنامه‌نگار

هیچ جامعه‌ای بدون خشونت نیست. اما آنچه اجتماعات مختلف انسانی را از یکدیگر متمایز می‌کند، شدت و تکرر بروز اعمال خشونت‌بار است. با استناد به پژوهش‌های انجام‌شده در چند سال گذشته و نیز بر اساس وقایعی که تقریبا همه ما دست کم یک بار در پیرامون خود شاهد آن بوده‌ایم، می‌توان گفت که متاسفانه بروز روند بروز رفتار خشن اجتماعی، سیر صعودی یافته است. درگیری مسلحانه در گلپایگان که همانند صحنه‌های خونین و پر خشونت از فیلم‌های گانگستری به اجرا درآمد، ما را بر آن داشت که با آقای دکتر حامد محمدی کنگرانی (روانپزشک) درباره علت‌های روانشناختی آن گفت‌وگو کنیم.

•برخی از صاحبنظران معتقدند که خشونت نوع بشر ذاتی است. بر این اساس سالی مطرح می‌شود: آیا توانایی اجتناب از خشونت اکتسابی است یا ذاتی؟ عوامل موثر در تقویت این توانایی کدامند؟

از دیدگاه تئوری شناختی ۳ احساس اصلی در موجودات انسانی وجود دارد: خشم، غم و اضطراب. خشم زمانی در فردی به وجود می‌آید که به راستی حقی از او ضایع شده باشد. یا این که فکر از بین رفتن حق در ذهن او ایجاد شود. این فکر ممکن است ناشی از انحراف شناختی، تربیتی یا آموزشی باشد. همچنین احتمال دارد، خصوصیات شخصیتی افراد در ایجاد این فکر موثر باشند که آنان در مقایسه با دیگران، حق بیشتری از زندگی دارند. اگر از این زاویه به موضوع نگاه کنیم، به طبقه خشم در وجود ما نهاد نیاست که در شرایط خاصی به شیوه‌های مختلفی بروز می‌یابد. از یک سو تا اقدام به قتل، شکنجه و اسیدپاشی جواب کسی را ندادن، یا تمسخر صحبت کردن یا جواب نامناسب دادن، متلک و نامزد آگفتن و حتی انجام ندادن کار را باید بر حوه همه و همه بیان خشم و پرخاشگری منفعلانه است. این موارد مکانیزم‌های دفاعی اند و هر انسانی براساس مجموعه‌ای از سازو کارهای دفاعی خشم خود را بروز می‌دهد. واضح‌ترین مکانیزم دفاعی تکانشگری است. یعنی وقتی فردی عصبانی است، فریاد می‌زند یا دستش را روی میزمی کوبد. این رفتار، یعنی بروز آنی عصبانیت. اما بسیاری این کار را نمی کنند و در عوض خشم را به شکل دیگری جایگزین می‌کنند. این قبیل افراد بر خاشگر-منفعل هستند. یعنی در جای دیگری به شکل اشتباه و ندانم کاری، به تعویق انداختن کارها یا ایجاد اختلال در امور خشم خود را بروز می‌دهند. پس اگر این را بپذیریم که خشونت یکی از نمادهای بیرونی بروز خشم محسوب می‌شود و خشم، یکی از احساساتی است که در درون هر انسانی وجود دارد، می‌توانیم بپذیریم که خشونت در وجود هر انسانی هست. توجه کنید که نمی‌توان ادعا کرد که جامعه بدون خشم وجود دارد. چنین چیزی محال است. چون هر فرد عدالت‌یا رعایت شود، باز هم افرادی هستند که سهم و حق خود را بیش از دیگران می‌دانند و از دست نیافتن به آن خشمگین می‌شوند و این امری است که در جامعه ما زیاد به چشم می‌خورد.

پاسخ بخش دوم سوال این است که انسان‌ها دارای ساز و کارهای دفاعی ناخودآگاه مکانیزم‌های انطباقی آگاهانه و مغزی هستند که بروز و نمود عینی خشم را مدیریت می‌کند. لب پیشانی مغز محل مهار آگاهانه و ارادی رفتار خشونت‌بار است. درباره این موضوع که آیا افراد فکر خودکشی یا دیگرکشی یا روابط جنسی غیرمتعارف در ذهن دارند یا خیر، پژوهشی در آمریکا انجام شد. بیش از ۵۰درصد افراد شرکت کننده در این پژوهش، این افکار را داشتند. اما چرا صاحبان این افکار، چنین اعمالی را انجام نمی‌دهند؟ مکانیزم‌های دفاعی که ناخودآگاهند و ساز و کارهای انطباقی که آگاهانه هستند و بیشتر توسط قسمت پیشانی مغز اعمال می‌شوند، از تبدیل شدن این افکار به عمل جلوگیری می‌کنند. به همین دلیل است که افراد با مصرف الکل که منجر به غیرفعال شدن لب پیشانی می‌شود، به کارهایی مبادرت می‌ورزند که در حالت عادی انجام نمی‌دهند. اضافه می‌کنم که قانون نیز به‌عنوان یک نیروی بازدارنده در کنار عواملی که گفتیم، عمل می‌کند و درنهایت نتیجه این می‌شود که اغلب افراد از انجام اعمال غیرقانونی و خشونت‌بار پرهیز می‌کنند. اما برطبق همان پژوهش کاملا ثابت شده است که اگر فردی یک بار دست به کاری زد، بار دوم هم آن کار را انجام می‌دهد. چرا؟ چون مکانیزم‌های دفاعی و انطباقی شکسته شده‌اند. به همین دلیل است که شخصی قاتل سریالی می‌شود یا به صورت مکرر، تجاوز می‌کند. اینجاست که سیستم بازدارنده جامعه و قانون باید عمل کند. جامعه آن فرد را طرد می‌کند و قانون هم با مجازات خاطی، نظم را به جامعه باز می‌گرداند. این فرآیند باعث می‌شود که دیگران مواظب باشند و آن عمل خلاف، انجام ندهند. اما در عین حال، خشم عامل پیشرفت و حرکت نیز هست.

•به چه شرطی؟

بسیاری از جنگ‌ها به دلیل دفاع از حق اتفاق افتاده است. اما سوال این است که آیا احقاق حق در همه جا با درگیری و دعوا امکان‌پذیر است؟ آیا با اعمال خشونت، سلامت روان جامعه ایفا می‌شود؟ اصلا من اجازه دارم خشمم را خالی کنم؟ اگر پاسخ مثبت است، تا چه حدی این حق را دارم؟ گروهی از افراد خشم خود را کنترل می‌کنند. بدین صورت که مثلا به ورزش یا کار خیریه می‌پردازند که این قبیل امور، مکانیزم‌های دفاعی بالغانه را تشکیل می‌دهند. پس خشم اگر در قالب کارهای سازنده در آید، عامل حرکت و سازندگی خواهد بود.

•امروزه اعمال خلاف قانون با خشونت بیشتری عینیت می‌یابد. مثل درگیری مسلحانه اخیر که قتل نیز به همراه داشت. آیا روند صعودی این قبیل خشونت‌های عریان رو به افزایش را می‌توان به عنوان نشانه‌ای از تغییرات جدی در حالات روانی افراد مورد بررسی قرار داد؟ اگر پاسخ مثبت است، درباره ماهیت و خصوصیات این تغییرات توضیح دهید.

دستهای از افراد با شخصیت ضداجتماعی از گرفتار شدن در زندان واهمه‌ای ندارند حتی اگر ۱۰ بار هم به زندانی بیفتند، ادب نمی‌شوند و پس از آزادی دوباره کارهای خلاف را از سر می‌گیرند. ولی آیا تمام قاتل‌ها و دزدها در جامعه ما شخصیت ضداجتماعی دارند؟ ما در مورد جنایت مسلحانه‌ای صحبت می‌کنیم که افرادی با برنامه‌ریزی قبلی با سلاح سنگین تیربار وارد شدند. این موضوع هم روانشناختی است و به شخصیت آن افراد بستگی دارد و هم از این منظر که در چه جوامعی افراد دست به این نوع کارها می‌زنند، یک مقوله کاملا جامعه‌شناختی محسوب می‌شود. این ناهنجاری‌ها اخیرا اجازه بروز بیشتری پیدا کرده‌است. مسائلی پیش آمده که باعث شده افراد آن ویژگی‌هایی را که داشتند و نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند بیرون بریزند، حالا بیرون می‌ریزند.

> **نمی‌توان ادعا کرد که جامعه بدون خشم وجود دارد. چنین چیزی محال است. چون هر قدر عدالت رعایت شود، باز هم افرادی هستند که سهم و حق خود را بیش از دیگران می‌دانند و از دست نیافتن به آن خشمگین می‌شوند و این امری است که در جامعه ما زیاد به چشم می‌خورد**

•چه عاملی باعث شده که افراد، افکار درونی خود را بیانچین خشونتی به عمل تبدیل کنند؟

استرس‌ها، فشارها و مشکلات محیطی، اجتماعی و اقتصادی از جمله مهم‌ترین عوامل به شمار می‌آیند.

•نوارضایتی‌ها.

طبیعتا بله. اگر در جامعه‌ای افراد به حق خود برسند هیچ وقت آن خشم بیش از اندازه ایجاد نمی‌شود. فیلم «گشت ارشاد» دقیقا همین مسأله را به تصویر می‌کشد. ۳ نفر ارتشی می‌دهد که فکر می‌کنند حق خود را از این زندگی نگرفته‌اند. در این میان از دین، قانون و جامعه نیز سوءاستفاده می‌کنند. قطعا نارضایتی اجتماعی و اقتصادی عامل مهمی در بروز خشونت‌هاست. در شرایط اجتماعی و اقتصادی نامناسب، سلامت روانی جامعه به خطر می‌افتد و مهم‌تر این که اگر مرتکبان به سزای عمل خود نرسند، عملا برای تعداد زیادی از افرادی که در دهنشان فکر دزدی بوده و جرأت اجرایش را نداشتند، این مجوز صادر می‌شود که فکر نادرست خود را به عمل درآورند. کژ کارکرد مجموعه عوامل اجتماعی، نارضایتی‌ها، بی‌عدالتی‌های اجتماعی، بیکاری افراد تحصیلکرده و بی‌اعتمادی نسبت به آینده باعث می‌شود، افرادی که دارای زمینه‌های ژنتیکی اختلالات روانپزشکی و شخصیتی هستند، افکار نهفته ذهنی خود را بروز دهند. چرا که بیماری‌های روانپزشکی و اختلالات تحت‌تأثیر یک مجموعه از مسائل اجتماعی تشدید شده و بروز می‌یابند و حالا به نظر می‌آید متاسفانه شرایط جامعه به سمتی می‌رود که شرایط را برای بروز این اختلال‌ها مهیاتر می‌کند و از بین رفتن امنیت اجتماعی، بهایی است که جامعه می‌پردازد.

•بر مبنای مطالعات، افراد در مقایسه با گذشته از سنین پایین‌تری وارد کارهای خلاف و خشن می‌شوند. این مسأله از نظر روانشناختی چه دلایلی دارد؟

شخصیت افراد در اواخر نوجوانی و اوایل جوانی شکل می‌گیرد. در سال‌های گذشته در کشور ما یا در کشورهای اروپایی این گونه بوده است که افراد تا سن معینی درس می‌خوانند و بعد وارد محیط کار می‌شدند. یعنی تقریبا در ۳۰ سالگی خانه و سامانی داشتند. اما در سال‌های اخیر تبعیض‌هایی بی‌عدالتی‌ها باعث شده جوانی که ۲۵ ساله است و عمرش را در راه درس خواندن سپری کرده، به هیچ جایی نرسد و در مقابل، جوان ۱۹ ساله‌ای از طریق رانت، روابط، پدر پولدار و... سوار بر خودرو آخرین مدل باشد. مشاهده این نوع نابرابری‌ها باعث شده تا افراد در سنین پایین‌تر به دنبال کسب مادیات بروند، همان داستان قدیمی یک شبه ره صد ساله رفتن. انسان‌ها در سنین پایین‌تر تجربیات کمتری دارند، به بلوغ فکری کمتری رسیده‌اند و مکانیزم‌های مهاری نابالغ‌تری دارند. یعنی در سنین پایین‌تر ریسک‌پذیری بیشتری دارند و کمتر می‌ترسند. چون عواقب آلوده شدن در کارهای غیرقانونی را نمی‌دانند. اما باید بپذیریم که دیگر دوران شعار دادن و نصیحت کردن گذشته است. امروز این سخن که: «باید درس بخوانی و کار کنی تا به جایی برسی» خریداری ندارد. دستهای از افراد حاضرند برای رسیدن به پول و قدرت، دست به هر کاری بزنند و توجه کنید که هر قدر نیازبزرگ‌تر شود، خطرپذیری نیز باید بیشتر شود.

•وافرادی که در زندگی به جایی می‌رسند که هیچ چیزی برای از دست دادن ندارند، بسیار خطرناکند. به نظر شما عاملان درگیری مسلحانه چرا به این نقطه رسیده‌اند؟

دو نظریه قابل بررسی است. یا افرادی هستند که شخصیت ضداجتماعی دارند که حاضرند برای به دست آوردن پول و قدرت، هر کاری بکنند. یا این که عده‌ای بوده‌اند که برای نخستین‌بار و به واسطه نیازی دست به این کار زده‌اند. اما روش عمل نشان داده که حرفه‌ای بوده‌اند. چرا که سلاح سنگین داشته‌اند و آدم کشته‌اند. این یک کار غیرقانونی، غیراخلاقی و غیرانسانی بوده است. به همین دلیل است که می‌گویم اینها ضداجتماعی‌اند. چون شهروندان بی‌گناه را کشته‌اند.

• نقش و تأثیر خانواده در شکل‌دهی به شخصیت فرزندان، امری است که مورد تأیید متخصصان این زمینه است. اما مقوله‌ای که مایلم درباره آن بگویید، دریافت محبت از هر دو والداست. آیا می‌توان گفت، افرادی که در این درگیری وارد شده و افرادی که گناه را به قتل رسانده‌اند، از دریافت سرمایه عاطفی در خانواده خود محروم بوده‌اند؟

در مورد اختلال‌های روانپزشکی عوامل متعددی دخیل هستند. یکی ژنتیک و دیگری مسائل اجتماعی است که از پدر و مادر شروع می‌شود و این امر کاملا ثابت شده که در خانواده‌ای که والدین، معتاد به موادمخدر یا الکل باشند یا خشونت‌های خانوادگی زیاد و سطح اقتصادی-اجتماعی پایین داشته باشند، میزان بروز خشونت توسط فرزندان در آینده بالاتر است و این امر، اصلا مختص ایران نیست در همه جا همین طور است. حاشیه‌نشینی و نبود امکانات تفریحی و رفاهی نیز از عواملی به شمار می‌آیند که به بروز خشونت دامن می‌زنند. این یک بحث علمی کاملا شناخته شده است که قرن‌ها بود در محیت عاطفی و روانی قرار بگیرد که البته ارتباط خیلی مستقیمی هم با پول ندارد. در خانواده‌هایی که از نظر اقتصادی، عاطفی و روانی به‌هم ریخته و از هم گسیخته‌اند، اختلال سلوک در نوجوانان دیده می‌شود که معادل شخصیت ضداجتماعی در بزرگسالان است. اینها افرادی هستند که دایما دست به دزدی و جیب‌بری می‌زنند و این اختلال معمولا پیش‌زمینه شخصیت ضداجتماعی در آینده‌است.

•برای بیشگیری چه باید کرد؟

در کشورهای آمریکای جنوبی این نوع بچه‌ها را به مدرسه فوتبال هدایت می‌کنند و چیزی به آنها یاد می‌دهند. در ما در کشور خودمان چه کار کرده‌ایم؟ باز هم می‌رسیم به همان کلمه دست فرسود کار فرهنگی. آن تیم‌های فوتبال و والیبال که جوان‌ها را در خود جای دهند، کجا هستند؟ ما کز خیریه چه کار می‌کنند؟ برای استفاده از هوش شخصیت‌های ضداجتماعی باید سیستم داشته باشیم. فردی که می‌داند دست به کار خطرناکی می‌زند، دیگر ضداجتماعی نیست، می‌آید و کمک می‌خواهد. سازمان‌هایی که باید کمک کنند، کجا هستند؟ همه‌جای دنیا ارگان‌های خیریه و سازمان‌های غیردولتی برای این امور سازمان یافته‌اند. اما باشگاه‌های فرهنگی و ورزشی کشور ما کجای این قضاءند که بیایند؟ جوان‌ها کار بخواهند و آنها را حمایت کنند؟ مگر مملکت به نیروی جوان نیاز ندارد؟ این همه جوان داریم. کشورهایی به سراغ پیشگیری می‌روند که درمان را انجام داده‌اند. چون پیشگیری کار سخت‌تری است و خرج بیشتری دارد و در آینده نسبتا دور نتیجه می‌دهد. اما ما هنوز در درمان مانده‌ایم. وزیر بهداشت چندی پیش به این نکته اشاره داشت که ۴۰ هزار تخت روانپزشکی در کشور کم داریم و امکانات هم برای تأمین این نیاز، موجود نیست. این مسأله زمانی به وخامت می‌گراید که بدانیم خانواده‌هایی هم که متمول و تحصیلکرده‌اند، متاسفانه به علت رفاه‌بیش از حد، اصلا خبرشان را با حمایت‌های نابجا خراب می‌کنند. یعنی جامعه ما از دوطرف در فشار است. در یک سو دسته‌ای از نوجوانکتان در رنج‌اند و در سوی دیگر، عده‌ای به دلیل وفور امکانات و ناآگاهی در حال تخریب اصول تربیتی فرزندان هستند. آنچه که به صورت ژنتیکی در ذات انسان‌ها وجود دارد در تمام کشورهای دنیا به صورت میانگین ثابت است. اما دزدی یک اختلال روانپزشکی نیست. یک ناهنجاری اجتماعی است که یک اختلال روانپزشکی می‌تواند آن را تشدید کند. حالا اگر برای فردی که قرار است در آینده دزد شود از ۱۰ سالگی برنامه‌ریزی کنیم و تربیتش نماییم، آن فرد به جای این که هوشش را در دزدی صرف کند، در فوتبال یا تراشکاری یا هر شغل سازنده دیگری به کار می‌بندد و چنین طرحی به امکانات نیاز دارد. این کار من و شما نیست. کار ما آموزش است. ما نمی‌توانیم ژنتیک را کنترل کنیم، اما عوامل محیطی و اجتماعی را که می‌توانیم.

چیزی که الان در جامعه ما از بین رفته، بازدارندگی اجتماعی است. دزدی کردن، پارتی بازی، از رانت استفاده کردن و سایر کارهای غیرقانونی، نشانه هوش و عرضه تلقی می‌شود. در برخی موارد، اگر کسی در صف منتظر بماند، به‌عنوان یک فرد سادهلوح و بی‌عرضه، مورد تمسخر قرار می‌گیرد. متاسفانه قبح دسته‌ای از کارهای غیراخلاقی در جامعه ما از بین رفته است. در این جا نقش هر یک از ما بر رنگ‌تر می‌شود. چرا که من در جایگاه والد باید پیروی از قانون را به فرزندم آموزش دهم و خود نیز ملزم به آن باشم.

•بعضی از محققان معتقدند که رسانه‌ها موجب تشدید خشونت در جوانان می‌شوند. شما با این نظر موافقید یا مخالف؟

به نظرم ما در هر جا که از استدلال کم می‌آوریم، به بزرگنمایی نقش رسانه‌ها می‌پردازیم. اگر رسانه‌ها تا این حد در بروز خشونت موثرند، پس چرا در جلوگیری از خشونت موفق عمل نکرده‌اند؟ می‌دانیم که افراد در مبنای خصوصیات شخصیتی خود میزان تلقین‌پذیری بالا یا پایینی دارند. تلویزیون با از صبح تا شام فیلم‌ها و برنامه‌هایی در ترویج خوبی و مهربانی پخش می‌کند. پس چرا تأثیر ندارد؟ در کدام فیلم یا سریال آمده به‌سرای عملش نمی‌رسد؟ تقریبا در ۹۹ درصد موارد، فیلم‌ها خوش عاقبت هستند و افراد مختلف و خالی سرای اعمال خود را می‌بینند. پس این فیلم‌ها قاعدتا باید بر افراد تأثیر مثبت بگذارند. این تأثیر کجاست؟ نقش رسانه‌ها را بیش از آنچه که هست، نداریم. ماهواره را عامل همه این مسائل معرفی نکنیم. گناه خود را گردن دیگران نیندازیم. ما چه کار کرده‌ایم؟ از مذهب و قوانین خود چطور استفاده می‌کنیم؟ رسانه‌ها قطعا در آموزش برای پیشگیری موثرند. تمام این کارها برای آموزش است. اگر شما متنی را می‌نویسید، در واقع به افراد دیگر آموزش می‌دهید که فلان کار خلاف، انجام ندهند. در حال حاضر، مهم‌ترین مکان برای آموزش، فضای مجازی است. البته من و شما هم باید به این روند کمک کنیم. اما تا زمانی که دولت این واقعیت را نپذیرد و به صورت جدی از ظرفیت دنیای مجازی برای تحقق اهداف عالی و انسانی بهره نگیرد، اتفاق مهمی نخواهد افتاد. شبکه‌های اجتماعی بهترین جا برای آموزش صلح و جلوگیری از خشونت هستند. کما این که الان در واپسر گروه‌هایی مثل مادران بیماران اوامس، مادران کودکان عقب‌افتاده ذهنی و لوتیسم با هم اطلاعات آموزشی رد و بدل می‌کنند و گروهی پویا برای آموزش و آگاهسازی فراهم آورده‌اند.

هر کشنبه با منوچهر آشتیانی

انتقاد نسبت به سطحی شدن فرهنگ

اگر همین طور پیش برویم برای خواندن مثنوی باید از اروپا کسی را بیاوریم

طرح نو/ فروغ کدری/ منوچهر آشتیانی در کتاب «بحران جامعه‌شناسی جهانی» و «جامعه‌شناسی تاریخی» که جایزه جهانی یونسکو در جامعه‌شناسی را به‌سال ۹۲ از آن او کرد، به تشریح ۲ خطر مهم فرهنگی پرداخته که جامعه ایرانی را تهدید می‌کند. خطرهایی که از گذشته باقی مانده‌اند و آینده و وضع فرهنگی آیندگان را در مقیاس وسیع، تحت‌الشعاع قرار داده است. خطرهایی که باید جلوی آنها ایستاد و فرهنگ را مصون داشت. اولین‌ترین خطر را «سطحی شدن فرهنگ» دومین خطر را «از دست دادن» و بزرگ‌ترین تغییر و تطابق فرهنگ ایرانی با فرهنگ جهانی» و سومین خطر را «از دست دادن ویژگی توانمانی» می‌داند. با دکتر آشتیانی در این هفته و هفته‌های آتی درباره «این ۳ خطر گفت‌وگو می‌کنیم. این هفته بحث درباره خطر سطحی شدن فرهنگ است که در پی می‌آید:

• ابتدا کمی درباره فرهنگ سطحی و تعاریفی که می‌توان از آن ارایه داد، توضیح دهید.

فرهنگ‌شناسان و جامعه‌شناسان فرهنگ، بین فرهنگ خاص و فرهنگ عام تفاوت قایلند و این تفاوت در همه جوامع وجود دارد اما بین این دو فرهنگ نیز همواره تبادل و تعامل وجود داشته است. آن فرهنگ خاص بودن خود را حفظ می‌کند و این فرهنگ هم عام بودنش را. اما من، دکتر ابادری و دیگران بحثی که داریم مربوط به فرهنگ خاص نیست بلکه مربوط به فرهنگ عام است که بسیار در دامن سطحی گرایی غلتیده است. ما درباره ادبیات بحث نمی‌کنیم، کاری که لوکاچ یا عنوان جامعه‌شناسی ادبیات انجام داد یا جامعه‌شناسی نقاشی و... چون آنها بحث‌های دقیق خود را دارند اما بحث ما این است، غیر از این که مردم ایران دارای فرهنگ خاص هستند و فارغ از این که این فرهنگ خاص در مقاطعی بسیار خوش درخشیده است (و گوته آلمانی را موظف کرده که بیاید درباره حافظ بررسی کند)، اما زمانی که از فرهنگ صحبت می‌کنیم، از فرهنگ اکثریت مردم جامعه سخن به میان می‌آوریم. که این میزان در جوامع مختلف نیز متفاوت است. در کشور ما افرادی که در ک درست از فرهنگ، علم و عمق آن دارند، بسیار کم‌اند و در واقع ۴ تا ۵ درصد افراد جامعه را در بر می‌گیرند. این درحالی است که در بسیاری دیگر از جوامع این میزان به ۲۰ درصد هم می‌رسد و در حقیقت فرهنگ عام، فرهنگ ۸۰ درصد جامعه را تشکیل می‌دهد. اما من از خودم و به‌ویژه از مردم گلایه و شکایت دارم که همواره متاسفانه به علت رفاه‌بیش از حد، اصلا خودشان را با حمایت‌های نابجا خراب می‌کنند. یعنی جامعه ما از دوطرف در فشار است. در یک سو دسته‌ای از نوجوانکتان در رنج‌اند و در سوی دیگر، عده‌ای به دلیل وفور امکانات و ناآگاهی در حال تخریب اصول تربیتی فرزندان هستند. آنچه که به صورت ژنتیکی در ذات انسان‌ها وجود دارد در تمام کشورهای دنیا به صورت میانگین ثابت است. اما دزدی یک اختلال روانپزشکی نیست. یک ناهنجاری اجتماعی است که یک اختلال روانپزشکی می‌تواند آن را تشدید کند. حالا اگر برای فردی که قرار است در آینده دزد شود از ۱۰ سالگی برنامه‌ریزی کنیم و تربیتش نماییم، آن فرد به جای این که هوشش را در دزدی صرف کند، در فوتبال یا تراشکاری یا هر شغل سازنده دیگری به کار می‌بندد و چنین طرحی به امکانات نیاز دارد. این کار من و شما نیست. کار ما آموزش است. ما نمی‌توانیم ژنتیک را کنترل کنیم، اما عوامل محیطی و اجتماعی را که می‌توانیم.

چیزی که الان در جامعه ما از بین رفته، بازدارندگی اجتماعی است. دزدی کردن، پارتی بازی، از رانت استفاده کردن و سایر کارهای غیرقانونی، نشانه هوش و عرضه تلقی می‌شود. در برخی موارد، اگر کسی در صف منتظر بماند، به‌عنوان یک فرد سادهلوح و بی‌عرضه، مورد تمسخر قرار می‌گیرد. متاسفانه قبح دسته‌ای از کارهای غیراخلاقی در جامعه ما از بین رفته است. در این جا نقش هر یک از ما بر رنگ‌تر می‌شود. چرا که من در جایگاه والد باید پیروی از قانون را به فرزندم آموزش دهم و خود نیز ملزم به آن باشم.

•بعضی از محققان معتقدند که رسانه‌ها موجب تشدید خشونت در جوانان می‌شوند. شما با این نظر موافقید یا مخالف؟

به نظرم ما در هر جا که از استدلال کم می‌آوریم، به بزرگنمایی نقش رسانه‌ها می‌پردازیم. اگر رسانه‌ها تا این حد در بروز خشونت موثرند، پس چرا در جلوگیری از خشونت موفق عمل نکرده‌اند؟ می‌دانیم که افراد در مبنای خصوصیات شخصیتی خود میزان تلقین‌پذیری بالا یا پایینی دارند. تلویزیون با از صبح تا شام فیلم‌ها و برنامه‌هایی در ترویج خوبی و مهربانی پخش می‌کند. پس چرا تأثیر ندارد؟ در کدام فیلم یا سریال آمده به‌سرای عملش نمی‌رسد؟ تقریبا در ۹۹ درصد موارد، فیلم‌ها خوش عاقبت هستند و افراد مختلف و خالی سرای اعمال خود را می‌بینند. پس این فیلم‌ها قاعدتا باید بر افراد تأثیر مثبت بگذارند. این تأثیر کجاست؟ نقش رسانه‌ها را بیش از آنچه که هست، نداریم. ماهواره را عامل همه این مسائل معرفی نکنیم. گناه خود را گردن دیگران نیندازیم. ما چه کار کرده‌ایم؟ از مذهب و قوانین خود چطور استفاده می‌کنیم؟ رسانه‌ها قطعا در آموزش برای پیشگیری موثرند. تمام این کارها برای آموزش است. اگر شما متنی را می‌نویسید، در واقع به افراد دیگر آموزش می‌دهید که فلان کار خلاف، انجام ندهند. در حال حاضر، مهم‌ترین مکان برای آموزش، فضای مجازی است. البته من و شما هم باید به این روند کمک کنیم، اما تا زمانی که دولت این واقعیت را نپذیرد و به صورت جدی از ظرفیت دنیای مجازی برای تحقق اهداف عالی و انسانی بهره نگیرد، اتفاق مهمی نخواهد افتاد. شبکه‌های اجتماعی بهترین جا برای آموزش صلح و جلوگیری از خشونت هستند. کما این که الان در واپسر گروه‌هایی مثل مادران بیماران اوامس، مادران کودکان عقب‌افتاده ذهنی و لوتیسم با هم اطلاعات آموزشی رد و بدل می‌کنند و گروهی پویا برای آموزش و آگاهسازی فراهم آورده‌اند.

• آن طور که شما می‌گویید، این امر در بازه‌های مختلف تاریخی تکرار شده است، اما تکرار چنین مشکلی، خود مشکلی است که باید به آن بپرداخت و دلایل آن را جست...

به گمان من، دلیل عمده و عام این است که بخش سازنده و ایجادکننده فرهنگ معنوی ما یعنی شعر، سیاست، فلسفه، دیانت و... بسیار نازک و آسیب‌پذیر و آسیب‌پذیری هم از منظر قدرت است، چرا که همه جا، تقریبا در حاکمه خواستار اثرگذاری و خواستار این است که اثرگذاری را بر فرهنگ معنوی وارد سازد. از سویی داعیه‌داران این فرهنگ همواره از منظر مالی، دارای مشکل بوده‌اند و در فقر زندگی می‌کردند. اما باید به این نکته توجه داشت که همواره با فرهنگی در ایران حکومت می‌رانده که به سایر فرهنگ‌ها مسلط بوده و اجازه رشد و پویایی را از آنها می‌گرفته و آنان را در قالب سطحی نگاه می‌داشته است. این درحالی است که در بسیاری از کشورهای دنیا چنین چیزی نبوده است، چنانچه یکی از تزارهای روسیه به ولتر نامه می‌نویسد و از او مشاوره می‌گیرد. یا پادشاه انگلستان به فرانسیس بیکن نامه می‌نویسد و از او مشاوره می‌خواهد. اما در کشور خود مطلقا چنین چیزی را در ادوار مختلف تاریخی نمی‌بینیم و اگر زمانی محمدعلی فروغی مشاور رضاشاه می‌شود، زیر سلطه است و به دستور انگلیسی‌ها این کار را انجام می‌دهد و به میل خودش نیست و اگر فردی مانند امیرکبیر، به میل خود چنین کاری انجام می‌دهد، توسط نامزالدین شاه کشته می‌شود و به این ترتیب تمام بزرگانی که به بهترین نحو قادر به اداره کردن کشور و ساخت فرهنگ معنوی اصیل بودند، کشته شدند و این نشان از آسیب‌پذیری قشر سازنده فرهنگ معنوی و درست دارد. ادبیات، زیبایی‌شناسی و... همواره باید در اوج و منزه باقی بماند اما این اجازه همواره به آن داده نشده است.

• اما فارغ از دلایل داخلی، آیا می‌توان مولفه‌های خارجی برای اوج‌گیری این رخوت جست؟

بله. غیر از دلایل داخلی که البته خیلی مفصل‌تر از این هستند که گفتم، عوامل خارجی نیز عامل سطحی شدن فرهنگ شده و شروع آن از زمان مشروطیت است. ما در این زمان نتوانستیم از خود خارج شویم و در گردونه تحولات به‌درستی وارد شده و عمل کنیم. ما دارای دو ضعف گسترده بودیم. یکی ضعف بورژوازی و دیگری ضعف پرولتاریا و به‌دلیل وجود این دو ضعف هم نتوانستیم نه انقلابی چون انقلاب کبیر فرانسه و نه انقلابی چون اکتبر روسیه داشته باشیم و در این انقلاب به دلیل ضعف دو نیروی محرکمان، یعنی سرمایه‌داران و کارگران، نیروی خارجی به‌راحتی آمد و هر کاری خواست، کرد. بورژوازی ما به بورژوازی کمپرادور یعنی وابسته به فرهنگ و فرهنگ ما به فرهنگ تقلید و صنعت گزینشی از خارج تبدیل شد. آنها منافع خود را وارد کردند و از این رو فرهنگ نیز به سبک و سیاقی دیگر گام نهاد و فشاری بر فرهنگ ما وارد شد که به واسطه آن خیلی چیزها به سطح کشیده شد.

• این گلایه‌ها همواره وجود داشته اما راهکار وجود ندارد و همچنان تنها برخی از روشنفکران گاهی تلنگری می‌زنند اما این تلنگر هم گویا در مردم اثر گذار نیست...

اتفاقا گلایه اصلی نیز همین جاست که عده اندکی این مشکل را می‌بینند، عده کمتری آن را بیان می‌کنند و از سویی مردم هم اصلا به آن وقعی نمی‌گذارند. مولفه‌های فرهنگ سطحی را هم در فرهنگ‌های جزیی و هم در فرهنگ کلی می‌توان جست و این امر تنها به یک واکاوی عمیق نیاز دارد. ما هنوز در پشت در مانده‌ایم و هنوز حرف‌هایمان در حد گلایه و مقدمه است. اگر زمانی از این حالت خارج شویم، می‌توانیم با بررسی مبدایی و دقیق این امر را دریابیم. برای مثال، از چه زمانی در سینما آموزش و پرورش مان خلاقیت و آزاداندیشی را از پنجره‌ها گرفتند؟ چه زمانی بخش‌های گوناگون فرهنگی به رخوت دچار شدند؟ باید تک‌تک این موارد را بررسی کرد و اگر زمانی از این مقدمه گله گذاری رد شدیم، باید بر مناطق فرهنگی موجود و اصلی دست بگذاریم و مشکلاتش را بررسی کنیم، اما در حال حاضر تنها باید تلاش کنیم تا از مقدمه عبور کنیم.

• همین طور پیش برویم برای خواندن مثنوی باید از اروپا کسی را بیاوریم

فرهنگ، از داد و ستد با فرهنگ جهانی عقب می‌مانیم و بیش از پیش آسیب‌پذیر می‌شویم و اگر همین طور پیش برویم در ۲۰۳۰ سال بعد برای خواندن مثنوی باید از اروپا کسی را بیاوریم کمر ایمان بخواند!

• آن طور که شما می‌گویید، این امر در بازه‌های مختلف تاریخی تکرار شده است، اما تکرار چنین مشکلی، خود مشکلی است که باید به آن بپرداخت و دلایل آن را جست...

به گمان من، دلیل عمده و عام این است که بخش سازنده و ایجادکننده فرهنگ معنوی ما یعنی شعر، سیاست، فلسفه، دیانت و... بسیار نازک و آسیب‌پذیر و آسیب‌پذیری هم از منظر قدرت است، چرا که همه جا، تقریبا در حاکمه خواستار اثرگذاری و خواستار این است که اثرگذاری را بر فرهنگ معنوی وارد سازد. از سویی داعیه‌داران این فرهنگ همواره از منظر مالی، دارای مشکل بوده‌اند و در فقر زندگی می‌کردند. اما باید به این نکته توجه داشت که همواره با فرهنگی در ایران حکومت می‌رانده که به سایر فرهنگ‌ها مسلط بوده و اجازه رشد و پویایی را از آنها می‌گرفته و آنان را در قالب سطحی نگاه می‌داشته است. این درحالی است که در بسیاری از کشورهای دنیا چنین چیزی نبوده است، چنانچه یکی از تزارهای روسیه به ولتر نامه می‌نویسد و از او مشاوره می‌گیرد. یا پادشاه انگلستان به فرانسیس بیکن نامه می‌نویسد و از او مشاوره می‌خواهد. اما در کشور خود مطلقا چنین چیزی را در ادوار مختلف تاریخی نمی‌بینیم و اگر زمانی محمدعلی فروغی مشاور رضاشاه می‌شود، زیر سلطه است و به دستور انگلیسی‌ها این کار را انجام می‌دهد و به میل خودش نیست و اگر فردی مانند امیرکبیر، به میل خود چنین کاری انجام می‌دهد، توسط نامزالدین شاه کشته می‌شود و به این ترتیب تمام بزرگانی که به بهترین نحو قادر به اداره کردن کشور و ساخت فرهنگ معنوی اصیل بودند، کشته شدند و این نشان از آسیب‌پذیری قشر سازنده فرهنگ معنوی و درست دارد. ادبیات، زیبایی‌شناسی و... همواره باید در اوج و منزه باقی بماند اما این اجازه همواره به آن داده نشده است.

• اما فارغ از دلایل داخلی، آیا می‌توان مولفه‌های خارجی برای اوج‌گیری این رخوت جست؟

بله. غیر از دلایل داخلی که البته خیلی مفصل‌تر از این هستند که گفتم، عوامل خارجی نیز عامل سطحی شدن فرهنگ شده و شروع آن از زمان مشروطیت است. ما در این زمان نتوانستیم از خود خارج شویم و در گردونه تحولات به‌درستی وارد شده و عمل کنیم. ما دارای دو ضعف گسترده بودیم. یکی ضعف بورژوازی و دیگری ضعف پرولتاریا و به‌دلیل وجود این دو ضعف هم نتوانستیم نه